دریچه

تقدیر از «شرق» در حوزه بهزیستی

• روزنامه «شرق» به‌عنوان رسانه همراه با فعالیت‌های اجتماعی، مورد تقدیر انجمن مددکاری ایران در سی‌امین همایش ملی مددکاری اجتماعی قرار گرفت. عصر روز چهارشنبه، همایش مددکاری اجتماعی در دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز، برگزار شد و کاظم برآبادی، خبرنگار «شرق»، موفق به دریافت لوح تقدیر این همایش در بخش رسانه‌های اجتماعی شد. خبرگزاری ایسنا، فارس و تسنیم و روزنامه آرمان نیز در این همایش به‌خاطر فعالیت‌های رسانه‌ای خود در عرصه مددکاری اجتماعی مورد تقدیر قرار گرفتند. لوح یادبود و تندیس این همایش را مولاوردی، معاون رئیس‌جمهور، اعطا کرد و از رسانه‌های فعال در عرصه آسیب‌های اجتماعی به‌خاطر همراهی با دولت و نهادهای مدنی در حل این‌گونه مشکلات تقدیر کرد. موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاری ایران، نیز در نطق خود، رسانه‌ها را یکی از مهم‌ترین یاوران گروه‌های مختلف در حوزه آسیب‌های اجتماعی دانست.

بندپی با استناد به آمارهای سال ۹۱ اعلام کرد

۳۰ درصد شهرنشینان و ۴۰ درصد روستاییان زیر خط فقرند

• **ایسنا:** انوشیروان محسنی‌بندپی، رئیس سازمان بهزیستی کشور با بیان اینکه براساس گزارش بانک جهانی، شاخص خط فقر در سال ۵۷ در ایران ۴۰ درصد، در سال ۷۶، ۲۰ درصد و در سال ۸۴، ۱۱ درصد اعلام شده، گفت: در سال‌های اخیر این آمار مجدد افزایش یافته و شمار افرادی که در سال ۹۱ در جامعه شهری زیر خط فقر بودند، ۳۰ درصد و در جامعه روستایی ۴۰ درصد است.

مدیر کل آمار جمعیت ثبت احوال خبر داد

عبور ۱٫۳ میلیون نفر از سنت تجرد قطعی

• **مهر:** مدیر کل اطلاعات و آمار جمعیت و مهاجرت سازمان ثبت‌احوال، تعداد افراد مجرد قطعی بالای ۵۰ سال را ۱۵۲ هزار نفر عنوان کرد و گفت: یک‌میلیون‌و ۳۰۰ هزار فرد بالای سن متعارف نیز در کشور هرگز ازدواج نکرده‌اند.

ادامه از صفحه ۱۶

لشکرکمربسته برای قطع چند درخت بی‌زبان

به‌سرعت نزد یکی از مسئولان شهرداری رفتم و گفتم چرا این کار را می‌کنید که پاسخ داد درخت خشک شده بود. اما این درخت و دیگر درخت‌های قطع‌شده در سال‌های قبل سرسبز و پرنشاط بودند و حتی با اندکی دقت مشخص می‌شد درخت قطع‌شده جوانه زده و اگر تا دو، سه روز دیگر باقی می‌ماند نشاط بهاری‌اش را می‌یافت. اصلا گیریم بر فرض محال درختان خشک شده بودند. در هر دو صورت مسئول درختان سرزنده که خشک شده‌اند، چه نهادی است؟ طرفه آنکه شورای شهر و شهرداری بیجار صاحب روزنامه‌ای است که در شماره نخست آن[1] از زبان نایب شورا به اداره برق برای قطع درختان اعتراض کرده بود و مردم را دعوت به مقابله با قانون‌شکنان کرده بود، یاللعجایب. این درد بیجار و به‌نظر من ایران است؛ کسانی که شاید بدی‌ها و خوبی‌ها را بدانند ولی آن را تنها برای دیگران به‌کار بگیرند و تنسون انفسکم[2]. به‌شمار می‌روند که حتما شهرداری همین را بهانه خواهد کرد. به نظر من و هرکسی که آنجا بود و با توجه به حضور مسئول تاکسی‌رانی که خنده‌کنان به‌همراه دیگر مسئولان شاهد سربریدن درختان بودند، این امری تجاری است. آنها احتمالا در پی ساخت پارکینگی در قلب بیجار هستند. چند سالی است در شهری کوچک و تاریخی در ایتالیا مشغول تحصیل و تحقیق هستم. در آنجا در مرکز شهر همه‌جا و همین‌طور بقیه مراکز شهرهایی که رفته‌ام، سنگ‌فرش است و خودروها و وسایل نقلیه حق عبور و مرور ندارند. حتی دوچرخه‌سواران نیز در آنجا باید دوچرخه را به دست بگیرند و قدم‌زنان رد شوند وگرنه پلیس مسئول با سوتی محترمانه امر به پیاده‌شدن از دوچرخه می‌کند. این منظره را بسنجید با منظره‌ای که عده‌ای از مسئولان شهری با قدمت شهر تاریخی بیجار، خنده‌کنان در حال قطع‌کردن درختان، آن هم در مقابل اعتراض مردم بودند. خوشبختانه عده‌ای از همشهریانم در مقابل این عمل اعتراض می‌کردند و در مقابل درختی جمع شدند تا حداقل مانع برخورد بیل لودر با آن چنار بی‌یاور شوند. آن روز و روز بعدی که بیجار بودم چند نفر از شاهدان آن واقعه را دیدم که به عمل شهرداری معترض بودند. شهرداری باید بداند که با بریدن درختان و دادن مجوز به ساخت ساختمان‌های بلندمرتبه هرچه‌بیشتر تیشه به ریشه فضای شهری بیجار خواهد زد. قدیمی‌ها گفته‌اند و عموما شنیده‌ایم که حرمت امامزاده را متولی نگه می‌دارد.

(۱) انتقاد عضو شورای شهر بیجار از قطع درختان شهر توسط شرکت برق، خبرنامه یا روزنامه بیجار- شورا، شماره یکم، سال اول، ص ۹۳، شهریور ۹۳

(۲) اشاره به آیه شریفه ۴۴ از سوره بقره

خبرنگار «شرق» گزارش می‌دهد

کارتن‌خوابی کودک ۷ ماهه و یک‌ساله

فاطمه جمال‌پور

عکس: احسان هاشمی

نوزاد یک‌ساله صورتش سوخته، ترک‌های عمیق برداشته. چشم‌های روشنش توی آن صورت چرک و سوخته بیشتر به چشم می‌آیند. مادرش می‌گوید: پسرم این‌طور سیاه نبود که سفید بود؛ تو این بر آفتاب این‌طور شده. سه باری صورتش را چرب کردم. تا حالا فکر می‌کردم دختر است. بلوز و شلوار خاک‌گرفته‌ای به تن دارد با روسری‌ای که دور گردنش چند پیچ خورده. قوطی تورفته نوشیدنی رانی را از زمین برمی‌دارد و به دهان می‌برد و گاز می‌زند. زمین هنوز از باران روز گذشته نم دارد. گل شده.

از اتوبان می‌گذریم و وارد فضای محصور شمشادها در میان سه اتوبان می‌شویم. میانه فضای محصور، با بوته‌های گل‌های محمدی و رز پوشانده شده است. درختچه‌ای کوتاه که تکه‌ای گونی به‌خاطر باران دیشب ساییانش کرده‌اند، حکایت از رسیدن دارد؛ فضایی چهارمتری که سه خانواده بیرجندی با پنج بچه خردسال قدونیم‌قدشان در آن زندگی می‌کنند؛ زندگی که نه، کارتن‌خوابی؛ در نزدیکی پاتوق معتادان و کارتن‌خواب‌ها در احاطه رزها و محمدی‌های بازشده قرمز و سفید.

مردان مصرف‌کننده، زنان و کودکان فال‌فروش. خشک‌سالی آواره‌شان کرده، در جست‌وجوی لقمه‌ای نان آمده‌اند تهران. خشک‌سالی امان مردم را بریده. پری چهار بچه دارد، کوچک‌ترین‌شان یک‌ساله است. در بیرجند خانه و زندگی داشتند، اما خرجی‌شان درنمی‌آمد.

اینجا نه از حمام خبری هست، نه سرویس بهداشتی، نه آب آشامیدنی سالم و نه غذا. بچه‌ها با لباس‌های خاک‌آلود نشسته‌اند روی زمین سرد. بچه‌های گشت خیریه تولد دوباره، برایشان اسمارتیز آورده‌اند و غذا و لباس.

بچه‌های گشت، اسمارتیزها را در دهان کودکان یک‌ساله و هفت‌ماهه و سه‌ساله می‌گذارند، بچه‌ها اسمارتیزها را می‌خورند و بعد صورت عموها را می‌بوسند. یکی‌یکی بچه‌ها را در آغوش می‌گیرند؛ سلام و احوال‌پرسی می‌کنند؛ در روزهای متمادی خدمات‌دادن، با بچه‌ها حسابی اُخت شده‌اند. بسته‌های غذا را می‌دهند، اما نتوانسته‌اند پوشک تهیه کنند.

زن‌ها لاغر و تکیده‌اند. استخوان‌های صورتشان بیرون زده، گوشت به استخوان ندارند. پری لباس محلی به تن دارد، با چادر مشکی بر سر و فرق باز و چشم‌های روشن، صورت آفتاب‌سوخته و طرح خال‌کوبی محلی بر پیشانی. حین صحبت دست‌های لاغر و زمختش را برهم می‌مالد. می‌گویم چی نیاز دارید؟ با خجالت می‌گوید؛ «هیچ‌چیز. سلامتی‌ات». حرف که می‌زند سرش را پایین می‌اندازد.

لهجه بیرجندی دارد. همسرش نیست. اصرار می‌کنم. بالاخره به حرف می‌آید که یک پولی می‌خواهیم تا شهرستان برویم. اونجا خرج خونه نداریم. چهارتا بچه دارم امیرحسین، مهدی، علی و جواد. جواد بیرجند مدرسه می‌رود. کلاس سوم است. اشاره می‌کند به پسری که کمی از بقیه بزرگ‌تر است، می‌گوید: مهدی شش‌ساله است و مدرسه نمی‌رود. ذهنش خراب است. معلم نگذاشت مدرسه برود. خود معلم نگذاشت ها. گفت: این ذهنش خرابه نمی‌خواد واسش دفتر و قلم بخرید. بلده بنویسه، بلد نیست بخونه. می‌پرسم الان چه کاری انجام می‌دهد؟ جواب می‌دهد: فال می‌فروشه. هوا گرم که میشه می‌ریم بیرجند. آنجا خانه داریم. حمام و دستشویی. فقط خوراکی و غذا نداریم. آنجا در خرج و گرانی مانده بودیم. آمدیم تهران. اینجا بچه‌ها، فال یا آدامس می‌فروشند. خرج درمی‌آید. اگه ماشین‌های گداخونه [ماشین‌های جمع‌آوری کارتن‌خواب‌ها] بگذارند.

می‌پرسم شوهرت معتاد است؟ با خجالت می‌گوید: شربت می‌خورد. شش، هفت ماهی شده.

کودک بی‌قراری می‌کند، بغلش می‌کنم. مادر می‌گوید: کثیف است کثیف می‌شوی. در بغلم آرام می‌گیرد.

زن به تأکید می‌گوید: بیرجند -خونه زندگی، همه‌چیز داریم. نبین اینجا همه‌چیز کثیف است. ما آنجا برای خودمان خانه و زندگی داریم. فقط خرج نداریم که خوراکی برای بچه‌ها درست کنیم. شوهرم بیکار است. زاهدان در نانوایی کار می‌کرد، دیسک کمر گرفته نمی‌تواند کار کند. پای کودک یک‌ساله را نشانم می‌دهد: «ببین شکسته، زمین خورده». پای کودک ورم کرده است.

از مهدی کودک شش‌ساله می‌پرسم چی احتیاج داری؟ می‌گوید: چیزی نمی‌خواهم.

بچه‌های گشت می‌گویند تعارف نکن. بگو. او شلوار خاک‌آلود و پاره‌اش را به دست می‌گیرد و به کفش‌های مندرسش خیره می‌شود و می‌گوید: یک شلوار و یک جفت کفش. مادر می‌گوید: کفش دارد و بچه‌های گشت می‌گویند برایت کفش آورده‌ایم، می‌گوید: کوچکند. می‌پرسم دلت چی می‌خواهد، می‌گوید: کفش و شلوار فقط همین. دستتان درد نکند. بچه‌های گشت می‌گویند: برایت می‌آوریم، ردیفش می‌کنیم.

از زن می‌پرسم: دوست دارید زندگی‌تان چطور شود؟ می‌گوید: دوست دارم برویم روستا، روستا باشیم. آنجا بهتره، وضع و زندگی داریم. فقط یک چیزی باشد بخوریم. خانه و زندگی باشد. بچه‌هامان در این وضع و خرابه نباشند، خانه‌ای باشد بهتر است. اینجا امنیت داریم. اما روزی یک‌بار شهرداری ما را بیرون می‌کند، اذیت می‌کنند، اما چه کار کنم مجبوریم. ۳۱ ساله است. ظاهرش اصلا به سنش نمی‌خورد. حداقل ۱۰سالی پیرتر نشان می‌دهد. می‌پرسم چند وقت است ازدواج کرده‌ای نمی‌داند. می‌گوید: الان جواد ۱۲ ساله است. یعنی ۱۹ سالم بود ازدواج کردم. بچه‌های گشت تولد دوباره، با پول خودشان برای بچه‌ها لباس نو خریده‌اند. سه دست بلوز و شلوار سبز، صورتی و قرمز. کمی به تن بچه‌ها بزرگند. مادر می‌گوید تنش نکن خاکی میشه. بچه‌های گشت تولد دوباره می‌گویند اشکال نداره باز برایشان می‌آوریم. زنی دیگر آن طرف بوته‌ها می‌گوید: برای بچه من هم بیار. می‌گویند برای فاطمه بزرگه، دفعه بعد برایش می‌آوریم. یک خانواده دیگر دوقدم آن‌طرف‌تر نشسته‌اند. وقتی می‌رسیم، مرد خانواده در حال مصرف مواد با پایپ است. مشغول صحبت که می‌شویم همسرش می‌رود. در سایه درختچه روی یک تکه موکت نشسته‌اند. یک بطری آب معدنی، یک فلاسک و استکان جرم‌گرفته چایی جلویش است. تعارف می‌کند. دور سر کودک هفت‌ماهه را هم با روسری بسته‌اند و بلوز و شلوار به تن دارد. زن چادر به سر دارد. با روسری و مانتو نشسته. می‌گوید: اینجا مشکلمان خوراک و پوشاک است، از لحاظ بهداشتی مثلا شامپو هم در مضیقه‌ام که بچه‌ام را بشویم. چهار بچه دارد. سه‌تایشان در دهات پدری‌اش در بیرجند مدرسه می‌روند و پیش خانواده‌اش هستند. شهربانو ۱۲ ساله، ابوالفضل ۱۰ساله، رضا ۹ ساله و فاطمه هفت‌ماهه پیش خودش است. خودش می‌گوید ۲۰ روزی است که آمده‌اند تهران برای فاطمه شناسنامه بگیرند، اما بچه‌های گشت می‌گویند بیشتر از سه ماه است که اینجا هستند. زن می‌گوید: آمدیم اینجا. فاطمه اینجا دنیا آمده؛ می‌خواهیم شناسنامه‌اش را بگیریم. بیرجند شناسنامه ندادند. گفتند هرجا دنیا آمده باید همان‌جا شناسنامه بگیرید. می‌گوید: ما خیلی مشکل داریم خانم. به لحاظ پولی، روحی و روانی. دختر بزرگم، اول راهنمایی است آن یکی می‌رود کلاس چهارم. یکی دیگر می‌رود کلاس سوم. اینجا پولی چیزی دستم بیاید می‌فرستم بیرجند، اما خب بالاسرشان نیستم. همسرم هم می‌رود دنبال کار، ولی کاری نیست. کار می‌دهند، اما ضمانت می‌خواهند، شناس می‌خواهند. ما هم که نداریم. بیرجند بود، می‌رفت دنبال گله، بنایی می‌کرد، اما حالا هیچ مگر فالی، آدامسی، جورابی بفروشیم. به اندازه‌ای که خرجمان بشود و پولی برای بچه‌ها بفرستیم. شهرداری و بهزیستی اذیت می‌کنند، اگر ما رو بگیرند، می‌برند آن تو. نمی‌گذارند بیاییم بیرون.

کجا؟ گداخانه. اگر ببینند دستفروشی می‌کنیم ما را می‌برند. می‌پرسم: دوست دارید زندگی‌تان چطور شود؟ می‌گوید:«زندگی‌مان یک زندگی آبرومندی شود. بچه‌هایمان در حال رفاه باشند، خودمان که حالا هیچی. حداقل آبرومند باشد».

فاطمه در بغل بچه‌های گشت از خنده ریسه رفته است. مرد جوان که زن و پسرش رفتند فال‌فروشی خودش در سایه مشغول جمع‌وجورکردن وسایلشان است، یک پتو و یک تکه موکت را لای کارتن لوله می‌کند و گره می‌زند.

بچه‌های گشت باید راهی پاتوق‌های دیگر شوند، می‌پرسم اینها حمام می‌روند، می‌گویند مگر ماهی یک‌بار در دستشویی‌های عمومی سطح شهر حمام نظامی بروند. غذا چی؟ اکثر اوقات ما برایشان غذا می‌آوریم، چون شوهرهای‌شان مصرف کننده‌اند، بیشتر به فکر خودشانند تا زن و بچه‌شان. زن‌ها به خاطر همسران معتاد تن داده‌اند به کارتن‌خوابی خود و بچه‌های‌شان.

ادامه از صفحه ۱۶

از چاله درآمدیم و در چاه شدیم!

البته شایسته این است که مشکلات مسئولیت‌پذیری صنف را به درون خود آن ببریم تا به عرصه عمومی روزنامه‌ها. اما این صفات علت ریشه‌ای مصائب بعدی است...

ریشه این ضعف‌ها و بی‌اخلاقی‌ها بدون شک از سرِ قدرت و توانایی نیست. با وجود اینکه جمعی از معماران حرفه‌ای باسابقه (و نیز معماران جوان فعال‌تر و احیانا خوش‌فکرتر اما بی‌تجربه‌تر)، سال‌هاست برای روی پا نگهداشتن تشکل‌های صنفی متعدد موجود و دائم التکثر- لااقل از وقت‌شان- مایه می‌گذارند و سعی دارند اقتداری از سوی حرفه را جایگزین این تشتت و بی‌قانونی در حوزه معماری و شهرسازی سازند، اما باید قبول کنیم که موفقیت چندانی به‌دست نیاورده‌اند.؛ زیرا تک‌روی و خودمحوری روحیه غالب بر جامعه حرفه‌ای بوده است. بسیاری از تصمیمات در مقیاس شهر بدون مشورت با معماران توانا صورت می‌گیرد. آنها هم که طرف مشورت قرار می‌گیرند متأسفانه تسلیم اراده جو نامتعادل بساز و بفروشی حاکم بر شهر هستند. با افسوس و دریغ شاهد این واقعیت می‌شویم که معماران جوان از بی‌اخلاقی بزرگ‌ترها ضربه می‌خورند؛بزرگ‌ترهایی که بدون ذره‌ای ملاحظه، پس از انجام داوری رسمی مسابقات معماری خود طراحی موضوع مسابقه را برعهده می‌گیرند و به جلو می‌برند. آنان سپس شکایت خود را نزد دولت می‌برند و نه نزد صنفی که خود در نهادسازی آن مشارکت داشته‌اند؛ زیرا خود را باور ندارند و دست‌آخر نتیجه این می‌شود که مسابقات معماری باید از این به بعد از دولت مجوز بگیرند، درحالی‌که تاکنون در بر این پاشنه نمی‌چرخیده است.

شاید مقایسه‌ای با رویه‌های صنفی طراحان گرافیک بی‌مورد نباشد. آن انجمن که ۲۰ سال پیش توسط بزرگانی چون مرتضی ممیز، قباد شیوا و ابراهیم حقیقی به راه افتاد، توانست با کمک ارگان‌های دولتی به‌عنوان حامی، دوسالانه طراحی گرافیک را به‌راه بیندازد و همواره غیردولتی، مستقل و صنفی عمل کرد. در دوره دولت سابق هم یکی، دو دوره دوسالانه را برگزار نکردند تا ماهیت غیردولتی خود را مخدوش نکنند حال چرا ما معماران نباید چنین باشیم؟

تا امروز، هر مجله حرفه‌ای- تخصصی معماری توانسته است برای خودش مسابقه برگزار کند، بی‌آنکه دولت و ملت، با بضاعت کمش در تشخیص و تثبیت کیفیات در حوزه حرفه‌ای معماری و شهر، بخواهد در کار آن مجله دخالت کند و کیفیت کار آن مسابقه را تأیید بکند یا نکند. اصل بر این بوده که اگر آن مجله خود در صحنه معماری به‌طور مستقل و در حیطه بخش خصوصی کار می‌کند، چرا باید از دولت برای دادن جایزه اجازه بگیرد؟ اکنون نیز مسئله اصلی این بوده که بزرگان بی‌اخلاقی می‌کنند! خوب این که با پنهان‌شدن پشت‌صحنه و محتسب حل نمی‌شود! حتی خود آقای وزیر که جمعه از دور این اعتراض را شنید به معاونش گفته بوده این حرف درست است و این جریان نباید دولتی شود، بلکه باید با کمک‌های مادی و معنوی دولت، از قبیل همین حرکت شایسته ایجاد خانه معمار! اما توسط خود معماران و به‌طورمستقل، به جلو برده شود. شاید بهتر باشد در ریشه این بی‌اخلاقی‌های بزرگان بیشتر دقیق شویم و در درون نهادهای صنفی‌مان به حل تعارضات و کجروی‌ها بپردازیم. یاد بگیریم که به‌موقع زبان به انتقاد بگشاییم و بی‌اخلاقی‌ها را نپذیریم. کمی روراست‌تر باشیم. تنها در این صورت است که اقتدارِ بازیافته صنف برقرار و مستقر و باعث خواهد شد دوستان جرئت نکنند تا این حد رفتار کنند که جوانان علاقه‌مند به هرجایی پناه ببرند.

خبر

فرمانده ناجا اعلام کرد

تداوم اجرای طرح‌های امنیت اجتماعی

• **ایسنا:** فرمانده نیروی انتظامی کشور با بیان اینکه طرح‌های ارتقای امنیت اجتماعی به‌صورت جاری و معمول در سطح کشور در حال اجراست، افزود: این طرح در کشور در حال اجراست و هرساله در ایام خاص با تجهیزات بیشتری اجرا می‌شود. این طرح هیچ‌موقع متوقف نشده است و با هماهنگی دستگاه قضائی طبق قانون ادامه می‌یابد تا دغدغه‌های مردم در این خصوص برطرف شود.

اعتراض، حق مردم است

• **ایسنا:** حمیدرضا کفاش، معاون وزیر آموزش‌وپرورش با بیان اینکه اعتراض حق مردم است، افزود: در برهه‌ای از زمان افراد صحبت کرده و سپس کتک خورده و پس از آن به آنان ناهار داده می‌شد، این در حالی است که هم‌اکنون افراد می‌توانند در یک فضای آرام همراه با رعایت ادب و اخلاق مطالب خود را به گوش مسئولان برسانند. وی با ذکر اینکه فرهنگیان به‌دنبال عدالت و رفع تبعیض‌ها هستند، افزود: خیلی‌ها در موضوع معوقات فرهنگیان پیدا شده‌اند و اقدام به موج‌سواری می‌کنند، فرهنگیان سرنخ تشکل‌های خود را به دست افراد معتقد به نظام و دارای منطق بدهند. وی گفت: همه در جمهوری اسلامی داخل یک خانواده زندگی می‌کنیم، بنابراین منافع ملی برای همه حرف اول را می‌زند و مشکلات و مسائل موجود در این خانواده به کسی ارتباطی ندارد.

نصب تورهای آشغال‌گیر در تالاب انزلی

• **مهر:** معاون امور تالاب سازمان محیط زیست با بیان اینکه تله‌های رسوب‌گیر در احیای تالاب انزلی عملکرد مناسبی نداشته‌اند، از نصب تورهای آشغال‌گیر در ورودی رودخانه‌های منتهی به تالاب خبر داد. دکتر مسعود باقرزاده‌کریمی افزود: درحال‌حاضر میزان رسوبات وارده به تالاب انزلی بسیار زیاد است و حتما باید برای احیای این تالاب از ورود این رسوبات جلوگیری کرد.